

فرهنگ عامه

مقدمه:

بحث درباره « فرهنگ عمومی » همچون بحث درباره تعریف « فرهنگ »، نمی‌تواند به راحتی ما را به نتیجه قطعی و روشنی برساند. اگر از مناقشات و اختلاف دیدگاه‌های عیمقی که در مورد تعریف «فرهنگ» وجود دارد، صرف نظر کنیم، ولی لازم است برای نزدیک شدن به توافقی در مورد تعریف «فرهنگ عمومی»، را از نظر بگذاریم. اجمالاً در بسیاری از تعاریف فرهنگ، این ویژگی‌ها یافت می‌شود:

(الف) فرهنگ، يك امر معنوي است. روجي است كه در رفتارها، نگرش‌ها، برخوردها و ساير شئون افراد جامعه، متجلي مي‌شود.

(ب) فرهنگ، يك امر اجتماعي است. نمي‌توان فرهنگ را به يك فرد نسبت داد. مضاف اليه لفظ «فرهنگ» همواره يك گروه، قشر، قوم، ... مي‌باشد.

(ج) فرهنگ يك امر سيال است. قابليت رشد و ارتقاء يا انحطاط و ابتدال دارد.

(د) مفهوم «فرهنگ» به خودي خود، بار ارزشي ندارد و به همين دليل، اولاً: هيچ طايفه و قشرو قومي نمي‌توان بدون فرهنگ ناميد و ثانياً: مي‌توان فرهنگ‌ها را بر اساس چارچوب‌ها و معيارهائي، مورد سنجش قرار داد و ارزش گذاري كرد.

(ه) «فرهنگ»، يك امر مقطعي و خلق الساعه نيست. ضمن اينكه تغيير پذير است ولي جنبه ميراثي آن، بسيار بارز و قوي است.

(و) فرهنگ، پایه‌دارترین. چه جامعه است و بنابراین تغییرات آن کهنه است. و هرگز شبهه، فرهنگ جامعه تغییر نمی‌کند.

(ز) «فرهنگ»، يك امر «تحقيق يافته» است. فرهنگ يك جامعه، ناظر به كيفيت موجود در آن جامعه است. واقعيتي است كه اكنون در آن جامعه وجود دارد. همين ويژگي، يكي از وجوه مميز بين «دين» يا «ايدئولوژي» مي‌باشد. زيرا «دين» يك امر حقيقي ناظر به الگو و وضعيت مطلوب براي آدمي است حال آن كه فرهنگ يك جامعه هيچگاه كمال يافته مطلق و مطلوب نيست بلكه همواره قابليت تكامل دارد.

(ح) فرهنگ در عين اينكه يك امر واحد است، ولي مركب و مؤلف از عناصري است كه هر کدام، مي‌تواند ارزش گذاري، و مثبت يا منفي تلقي گردد. آنچه به عنوان فرهنگ ناميده مي‌شود، برآيندي است از اين جهات يا عناصر مثبت يا منفي.

توجه به اين خصوصيات در مقوله «فرهنگ» نتايجي پربار به دنبال دارد كه به برخي از آنها اشاره مي‌شود:

1- فرهنگ هر جامعه‌اي، لاجرم دستخوش تغييرات و دگرگوني‌هايي مي‌باشد كه ممكن است در مجموع، جهت مثبت داشته باشد يا منفي.

2- اين تغييرات، تصادفي و بدون علت نمي‌باشد. ممكن است تغييرات فرهنگي غير مترقبه باشد و بخاطر تلقي‌ها ويا تحليل‌هاي ناقص و غلط، تصادفي تلقي گردد ولي قانونمندی عام هستي در این عرصه هم به طور تام و تمام حاکم است و پدیده‌ها و حوادث فرهنگی را قم می‌زند.

3- اما این بدان معنی نمی‌باشد که مردم یا کانون‌های تأثیر گذار فرهنگی یا دولت‌ها و برنامه‌ریزان، ... همواره کلیه جهت‌گیری‌های فرهنگی را در اختیار خود دارند. بلکه هر کدام از این عوامل، با شرایط خاص و به یک نسبتی، در سمت دهی فرهنگی جامعه، نقشی دارند.

4- هنگامی که این نقش، آگاهانه و با اراده بخواهد اعمال شود، این سؤال مطرح می‌شود که: «با چه هدفی و بر اساس چه الگویی؟»

اگر اصلاح فرهنگ، ممکن است، باید قبلاً معلوم شده باشد که صلاح و فساد، نیک و بد، مثبت و منفی، چیست که بتوان بر مبنای آن، مصداق اصلاح فرهنگ را پیدا کرد. به اهداف نزدیک شد.

5) رابطه «دین» و «فرهنگ» همین جا خود را نشان می‌دهد که در یک جامعه دینی و نظام اجتماعی و سیاسی که قرار است دین، حاکم باشد، برای اصلاح فرهنگ، دیدگاهها، ارزش‌ها و احکام دینی باید ملاک و چارچوب اصلی باشد. و در این باب اصلاً نمی‌توان تسامح را روادانست و چارچوب‌های التقاطی و آفت‌زده را مبنا قرار داد.

به این نکات، در باب «اصلاح فرهنگ عمومی باید پرداخت شود و ما اینک در صدد یافتن تعریفی برای «فرهنگ عمومی» هستیم.

فرهنگ عامه مردم ایران

سرزمین ایران با تریخی کهن، مکان آمد و رفت و آمیزش فرهنگ‌های مختلف بوده است؛ اعم از فرهنگ ملل متمدن و وحشی دنیای باستان مانند کلدانی، آشوری، یونانی، رومی، یهودی، ترک، عرب و مغول. با مطالعه اعتقادات و خرافات و افکار ملل وحشی و نیمه تمدن و متمدن و مقایسه آنها با هم متوجه این امر می‌شویم که تقریباً همه آنها از یک اصل و چشمه نشأت گرفته و به صورت‌های متنوعی بروز کرده است. ادوارد تیلر دانشمند بزرگ که تحقیقات وسیعی در آداب و رسوم و خرافات ملل مختلف و مقایسه آنان با هم انجام داده می‌گوید: «وقتی که ما عادات و اعتقادات چادرنشینان وحشی را با ممالک متمدن بسنجیم تعجب خواهیم کرد که چقدر از قسمت‌های تمدن پست با تغییر جزئی در تمدن عالی دیدن و شناخته می‌شود و گاهی هم مشابهت نام دارند.»

اصل و مبدأ همه این افکار را می‌توان به دو دسته عمده تقسیم کرد:

۱. افکار و اعتقادات بومی که در نتیجه آزمایش روزانه، خانوادگی و مذهب و یا از یادگارهای خیلی پیشین نژاد هند و ایرانی است که در ایران بر جای مانده است. این‌گونه عادات و افکار را می‌توان ایرانی دانست.

از دوره ساسانیان چند کتاب باقی‌مانده که وجود بعضی اعتقادات را در آن دوران به خوبی آشکار می‌کند. از جمله «ارداویرازنامه»، «شایست و ناشایست»، «دیف‌کرت»، «بندیشن» و «نیرنگستان پهلوی» که مانند کتاب دعا‌های معمولی است و تأثیر عجیب و غریب بعضی ادعیه را بیان می‌کند. در اغلب این کتب به اعتقاداتی برمی‌خوریم که بعضی تا امروز نیز رواج دارد مانند احترام به نان، تأثیر چشم زخم، چشم شور، آداب نوروز و هفت‌سین و غیره.

۲. اعتقادات و خرافات ملل دیگر مانند پارت‌ها، سیت‌ها، یونانیان، رومیان و به خصوص ملل سامی مانند کلدانیان، بابلیان، یهودیان و عرب‌ها به ایران سرازیر شده یا به‌طور مذهبی تحمیل شده و یا آداب بومی را تحریف و دخل و تصرف در آن صورت داده و بیگانه شده‌اند. یک دسته از این باورها و خرافات نیز بعد از به وجود آمدند.

به هر حال نباید فراموش کرد که دسته‌ای از این افکار و آداب و رسوم نه تنها پسندیده‌اند، بلکه از یادگارهای روزهای پرافتخار ایران است. مانند جشن مهرگان، جشن نوروز، چهارشنبه‌سوری و ... که زنده کردن و نگهداری آنها از وظایف مهم ملی محسوب می‌شود.

از مقایسه تمام قصه‌های ملل گوناگون که در سرتاسر زادیوم نژاد هند و اروپائی و همچنین میان نژادهای سرخ و سیاه رواج دارد، چنین به نظر می‌رسد که بسیاری از آنها با کمی تغییر در همه جا یافت می‌شود. از این رو چنین تصور شد، که ترکیب اولیه ترانه‌ها و قصه‌ها و اعتقادات بشر مربوط به زمانی است که خانواده‌های گوناگون این ملل باهم می‌زیسته و هنوز از یکدیگر جدا نشده بوده‌اند. در بحث اعتقادات و رسوم نیز وضع به همین منوال است.

آنچه در فرهنگ توده باید مورد تحقیق قرار گیرد، عبارتند از: زندگی مادی، زندگی معنوی، مذهب عامیانه و زندگی اجتماعی.

انواع فرهنگ

به طور کلی چند نوع فرهنگ در عرصه فرهنگی وجود دارد و چه سطوحی را می‌توان برای آن برشمرد؟ در رابطه با این سؤال صاحب نظران و فرهنگ شناسان، برای فرهنگ انواع یا سطوح مختلفی را ذکر می‌کنند و مبانی متفاوتی را برای تقسیم بندی در نظر می‌گیرند. یکی از تقسیم بندی‌ها بر مبنای دامنه شمولیت زمانی و جامعه تحت پوشش محیط فرهنگی می‌باشد. در این تقسیم بندی انواع فرهنگ عبارت است از: 1- فرهنگ ملی 2- فرهنگ عمومی 3- فرهنگ تخصصی 4- فرهنگ سازمانی

1- فرهنگ ملی

فرهنگ ملی فرهنگی است که چندین نسل در آن مشترک اند و به عنوان عامل موثر در تعیین هویت ملت‌ها قلمداد می‌شود.

2- فرهنگ عمومی

فرهنگ عمومی فرهنگی است که وجوه مشترک زیادی با فرهنگ ملی دارد ولی در مظاهر فرهنگی با تغییرات متناسب با شرایط و مقتضیات محیطی همراه است. به یک معنا فرهنگ عمومی، ظهور و نمود فرهنگ ملی در دوره‌های زمانی کوتاه مدت و تحت تاثیر شرایط زمانی است. عموم افراد جامعه در فرهنگ عمومی مشترک اند.

3- فرهنگ تخصصی

فرهنگ تخصصی فرهنگی است که بخشی از افراد یک جامعه براساس حرفه و تخصص و حوزه شغلی خویش در آن مشترک اند. فرهنگ‌های تخصصی عبارتند از فرهنگ فرهنگی، فرهنگ سیاسی، فرهنگ اجتماعی، فرهنگ اقتصادی،

4- فرهنگ سازمانی

فرهنگی است که افراد یک سازمان در آن مشترک اند.

در يك تقسيم بندي ديگر فرهنگ را به انواع و سطوح زير طبقه بندي مي کنند که در يك بسترکنش و واکنش اين فرهنگ ها با يکديگر در تعامل مي باشند.

1- فرهنگ سازمانی 2- فرهنگ تخصصی 3- فرهنگ عمومی 4- فرهنگ ملی 5- فرهنگ منطقه ای 6- فرهنگ جهانی

مقام معظم رهبري سطوح و انواع فرهنگ را بدین صورت مورد اشاره قرار داده اند.

الف) فرهنگ ملی

«عاملی که يك ملت را به رکود و خمودي یا تحرك و ايستادگي، یا صبر و حوصله، یا پرخاشگري و بي حوصلگي، یا اظهار ذلت در مقابل ديگران، یا احساس غرور و عزت در مقابل ديگران، به تحرك و فعاليت توليدي یا به بيکارگي و خمودي تحريك مي کند فرهنگ ملی است. فرهنگ با همين تعريف ویژه، محصول تعريف جمعی از يك جامعه است و خودش موثر در همه حرکات و تحولات و تشكيل دهنده هويت يك جامعه است.»¹

ب) فرهنگ عمومی

«در داخل کشور، چیزهایی که در فرهنگ عمومی ما ضعیف است یا جایش کم است یکی از آنها انضباط است، دیگری اعتماد به نفس ملی و اعتزاز ملی است، مورد بعدی قانون پذیری است، موضوع دیگر غیرت ملی است، موارد دیگر، فرهنگ ازدواج، فرهنگ رانندگی، فرهنگ خانواده فرهنگ اداره و فرهنگ لباس است» نقل به مضمون²

ج) فرهنگ تخصصی

«فرهنگی که باید در تولید، خدمات، ساختمان سازی، کشاورزی، صنعت، سیاست خارجی و تصمیمات امنیتی رعایت شود»³

د) فرهنگ سازمانی

«فرهنگ اداره- رشوه بگیریم یا نگیریم- با رشوه گیر چکار کنیم- کار مردم را چگونه راه بیاندازیم»⁴. بنابراین یکی دیگر از شاخص های فرایند مهندسی فرهنگ شناخت انواع و سطوح مختلف فرهنگ است که در این زمینه باید ضمن شناخت فرهنگ ها، نوع تعامل و تاثیر و اثري که آنها نسبت به یکدیگر دارند را نیز مشخص نمود.

ملاحظات عینیت و اعتبار در تعريف فرهنگ عمومی

در تعريف فرهنگ عمومی، دو جهت « عیني » و « اعتباري » نقش دارند . نمی توان در تعريف « فرهنگ عمومی » مبنا و تکیه گاه را صرفاً مبادی خارجی عیني قرار داد. در تعريف الفاظي همچون « خورشید » ، « زمین » ، « انسان » ، « کتاب » ، ... با توجه « آنچه هست » ، می توان به تعريفی دست یافت و اغراض و اعتباریات ، در این تعارف ، تأثیری ندارند. در این موارد ، هیچ جهت قراردادی و اعتباری درتعريف وجود ندارد. البته الفاظ، وضعی و اعتباری است اما برای رسیدن به تعريف حقیقی این گونه مفاهیم، جهات اعتباری تأثیری ندارد .

1 - سخنان مقام معظم رهبري مورخ 1383/10/8

2 - سخنان مقام معظم رهبري، مورخ 1381/9/26

3 - همان منبع

4 - همان منبع

اما در تعریف « فرهنگ عمومی » يك جهت اعتباري و قراردادي نیز وجود دارد که نمی‌توان از آن خلاص شد . پس در پاسخ به این سؤال که « فرهنگ عمومی چیست ؟ همه پاسخ از عینیات و واقعیات برنمی‌خیزد، بلکه بخشی از پاسخ هم از این ناشی می‌شود که ما فرهنگ عمومی را چه می‌دانیم ؟ در نتیجه ترکیبی از واقعیت و اعتبار ، تعریف فرهنگ عمومی را می‌سازد، که البته همین وضعیت در تعریف « فرهنگ » هم وجود دارد.

غرض از طرح این نکته مهم این است که پس از فرض مختلف برای « فرهنگ عمومی » ، باید مرجع صلاحیتداری از میان تعاریف ارائه شده پاسخ سئوالاتی را که در زمینه « فرهنگ عمومی » وجود دارد ، ارائه دهد . پس نمی‌توان در طی يك مقاله، به عبارتی رسید که بتوان به ضرس قاطع ادعا کرد که تعریف جامع و مانعی می‌باشد .

احتمالات ادبی در ترکیب « فرهنگ عمومی »

در ابتدا باید بررسی کرد که نوع ترکیب فرهنگ عمومی « از نظر ادبی چیست ؟ آیا صفت و موصوف است یا مضاف و مضاف الیه ؟ و در صورت اول آیا قید ، تخصیصی است یا توضیحی ؟ پس در مجموع سه احتمال قابل تصور است:

- 1) عمومی « ، صفت برای « فرهنگ » باشد، لیکن نه به عنوان تخصیص، بلکه به عنوان وصف توضیحی . در این فرض، فرهنگ عمومی یعنی فرهنگی که دارای وصف عمومیت است .
 - 2) « عمومی » ، مضاف‌الیه برای « فرهنگ » باشد : فرهنگ عمومی یعنی فرهنگی که متعلق به عموم مردم است و مترادف با « فرهنگ عامه » .
 - 3) « عمومی » ، وصف و قید مخصوص برای فرهنگ باشد، فرهنگ عمومی یعنی عرصه‌ای از فرهنگ باشد، فرهنگ که رابطه‌ای مستقیم با عموم مردم دارد.
- در برابر فرهنگ خاصه که بخشی یا قلمرویی یا جنبه‌ای از فرهنگ قلمداد می‌شود که چندان را بطه مستقیمی به عموم مردم ندارد.

آنچه از استعمال این ترکیب و کاربرد آن در زمینه‌های مختلف استفاده می‌شود ، این است که احتمال اول و دوم ، منتفی است . منظور از « فرهنگ عمومی » بیان یکی از ویژگی‌های فرهنگ - که تعلق آن به عموم مردم است - نمی‌باشد، همچنین مراد، این نیست که بخواهیم یکی از شئون عموم مردم را - که همانا فرهنگ است - بیان کرده باشیم ، بلکه از نظر ما به وجوه ، ابزارها ، جنبه‌ها و یا قلمروهایی از فرهنگ که مرتبط با عامه مردم باشد « فرهنگ عمومی » اطلاق می‌شود . در برابر ، جنبه‌ها و وجوهی که مرتبط با بخش‌های خاص ، اختصاصی ، و تخصیصی است ، از مفهوم « فرهنگ عمومی » خارج است .

تعاریف قابل فرض « فرهنگ عمومی »

1- فرهنگ عمومی عبارت است از بخشی از فرهنگ که از شیوه رفتارهای عمومی مردم (یا عرف جامعه) ساخته می‌شود یا تأثیر مشهود می‌پذیرد .

[در برابر بخش دیگری از فرهنگ که توسط دستگاه‌های خاص یا افشار خاص، شکل می‌گیرد .]

2- فرهنگ عمومی « ، عناصری از فرهنگ است که عامه مردم در کیفیت آن نقش دارند .

[در برابر عناصری که افشار خاصی در تکوین آن مؤثرند مانند علوم یا قوانین یا ... اگر هر کدام از این عناصر واجرائی « از فرهنگ بدانیم]

3- فرهنگ عمومی، مؤلفه‌ها و ابعادی از فرهنگ است که :
« شامل عمومی مردم می‌شود و همگان با آن سروکار دارند »
و یا « عموم مردم نسبت به آن حساسیت و شناخت دارند »
و یا « زندگی عمومی مردم را مستقیماً تحت تأثیر قرار دهد »
{ که تبیین مفهومی هر کدام از این سه قید با دیگری ، روشن است و مورد تأکید }

4- ظواهر و مظاهری از کیفیت فرهنگی جامعه، که در معرض عموم قرار می‌گیرد ، « فرهنگ عمومی » است .

یا « نمودهای بارز و ظاهر فرهنگی که عموم اقشار را در بر می‌گیرد »
{ در برابر جنبه‌های پنهان و دیر نمایی فرهنگی }

5- فرهنگ عمومی عبارت است از « عرصه‌هایی از فرهنگ » که عموم جنبه‌ها و عرصه‌های زندگی مردم را تحت تأثیر قرار می‌دهد (یا عرصه‌های فراگیر و عام فرهنگی)
در برابر عرصه‌هایی که بر بخش محدودی از زندگی انسان‌ها تأثیر دارد {

6- فرهنگ عمومی مؤلفه‌هایی از فرهنگ است که تأثیرات آن عام و فراگیر باشد.
{ در برابر مؤلفه‌هایی مؤثر بر اقشار خاص }

7- وجوه و عناصر فرهنگی مشترک بین عامه مردم جامعه ، فرهنگ عمومی است .
(مانند زبان ، دین ، عادات و رسوم ، ...)
{ در برابر وجوه خاص ، قومی ، صنفی ، جغرافیایی ، قبیله‌ای ، فرقه‌ای ، ... }

منابع و مأخذ :

1. فرمایشات گهربار مقام معظم رهبری
2. فرهنگ معین
3. فرهنگنامه دهخدا